

«بارانخواهی»

در میان عشایر سیرجان و بافت^۱

اگر مدت زمانی از وقت باریدن بارانهای موسمی و حیاتی سال بگذرد، و بارانی نبارد عشایر و روستائیان منطقه به اجرای آئینی زیر می‌پردازند. این مراسم گاه به‌وسیلهٔ فرد و بیشتر به‌صورت گروهی سامان می‌پذیرد.

الف- آیینهای فردی. بارانخواهی^۲.

۱- در طایفهٔ «کورگی» ایل «قرائی» برای طلب باران، آدم پاک و پاکیزه‌ای را می‌فرستند، تا از هفت‌گور کمی خاک بردارد، و بدون اینکه پشت سرش را نگاه کند، آنرا در آب روان بریزد.

۱- شهرستان سیرجان محدود است از شمال به رفسنجان، از شمال شرقی به «بردسیر» و کرمان و از شمال غربی به «شهر بابک»، و از جنوب به بندر عباس، و از مشرق به «بافت»، و از مغرب به شیراز.

شهرستان بافت محدود است از شمال به شهرستان بردسیر و از جنوب به شهرستان جیرفت، از مشرق به بم و از مغرب به سیرجان.

امروزه عشایر کوچ‌رو سیرجان شامل ۸ ایل و ۳۵ طایفه و ۳۴ تیره می‌باشند. که جمعیت آنها در سال ۱۳۶۵، بالغ بر ۲۴۲۲ خانوار و ۱۲۹۸۷ تن بوده است.

عشایر کوچ‌رو بافت شامل ۶ ایل و ۲۶ طایفه و ۷۷ تیره می‌باشد، که جمعیت آنها در سال ۱۳۶۵، ۵۵۷۸ خانوار و ۲۳۲۴۵ تن بوده است.

(مجموعهٔ آمار ایلات و طوایف عشایری ایران. تهران ۱۳۶۱. مرکز عشایری ایران).

۲- دربارهٔ باران‌خواهی در دیگر جایهای ایران نگاه کنید به:

الف - ایبهان باشگوز «مراسم دعای باران و باران‌سازی در ایران» ترجمهٔ باجلان فرخی.

کتاب جمعه. ش ۱۸ و ۱۹ و ۲۵.

ب- ابوالقاسم قنبری. «مراسم و دعای باران در گوشه‌وکنار فارس». هنر و مردم. ش ۸۲

ص ۳۶-۴۵.

ج- جابر عنصری. «آیین طلب باران و حرمت آب در ایران». نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران

باستان. ص ۷. ش ۱. ص ۲۵-۶۴.

د- (۴). «باران که نبارد». نامهٔ نور (ویژه‌نامهٔ ایل بختیاری) ش ۸ و ۹. ص ۱۸۴-۱۸۷.

ه- مرتضی فرهادی. «واژگان و اصطلاحات باران، و بارانخواهی در گمره». کتاب فصل.

ص ۴. ص ۱۵۹-۱۱۵. و فروهر. ش ۵، مهرماه ۱۳۶۲. ص ۵۷۷ - ۵۹۵.

و - فریدون معمار «آیین طلب باران در غرب ایران (باختران، کردستان و تویسرکان)»

چینستا ۲، ۱۵. ص ۱۱۳۵ - ۱۱۴۱.

- ۲- در همین ایل، برای آمدن باران، لاکپشت را از درخت آویزان می‌کنند، و به او می‌گویند تا باران نبارد، آزادت نمی‌کنیم.
- ۳- در ایل «شول»، خون قربانی خشک شده را در آب روان می‌ریزند و معتقدند باران خواهد آمد. در ایل «رائینی» این کار را، معتقدند: دختر باکره‌ای باید انجام دهد.
- ۴- در ایل «لری» پشت «گاوخدا»^۲ را چرب می‌کنند و به دیوار جهت قبله روانه می‌کنند.
- ۵- در «عزت آباد» سیرجان، در گذشته، سوسکی را در زیر کاسه مسی زندانی می‌کردند، و همانجا زندانی بود، تا باران می‌آمد.
- ۶- اگر در زمستان «پایه صدا کند» (آسمان بغرد). از آنجا که معتقدند: تا چهل روز دیگر باران نخواهد بارید. در طایفه «سارایی» و «هیرزاحسینی» ایل «لری» چوپان جمجمه‌ الاغی را پیدا می‌کند، آنرا می‌سوزاند، و خاکستر آن را در «جاویه» jâviye^۴ می‌پاشد، و آن قدر آب در «جاویه» می‌ریزد تا خاکسترها را آب ببرد.
- ۷- پایه گردون: در طایفه گورکی از ایل قرائی در بهار که اغلب بارانها به صورت «پایه‌روی - pâyerevi» (رگبار) می‌باشند، اگر در گوشه‌ای از آسمان بیارد، و بخواهند باران رگبار تغییر جهت داده، به‌جانب آنها آید، و یا به‌جانب دیگر رود، یکی از پیرمردهای باسواد ایل آیه شریفه «صم بکم عمی فهم لایرجعون». و چند آیه بعد از آن را بر هفت ریگ می‌خواند و به‌سمتی که می‌خواهند، باران در آن جهت بیارد، پرتاب می‌کند. که به‌این کار «پایه گردون» گویند.
- ۸- در گذشته در ایل «رائینی»، برخی از دعا نویسهائی که جادو جمبل می‌دانستند. به‌استخوان جمجمه شسته شده الاغی وردی می‌خواندند، و آن را از درختی آویزان می‌کردند.

ب- آیینهای گروهی

۱- مراسم «گل گیشنیزو»

در بیشتر عشایر و روستاهای سیرجان، برای بارانخواهی مراسمی گروهی اجرا می‌گردد. که هر یک به‌نوعی با نام «گل گیشنیزو - gol - gishnizu» همراه است. در برخی جایها، برای این مراسم عروسکی با این نام درست می‌کنند. و در برخی

۳- «در کرمان این حشره را نمی‌کنند، و معتقدند که اگر روغن به‌پشت آن بچکانند، باران خواهد آمد.» (منوچهر ستوده. فرهنگ کرمانی. تهران، ۱۳۳۵. فرهنگ ایران زمین. ص ۱۴۵). به «گاوخدا» در جایهای دیگر ایران، «خرخاکی» و «خرخدا» گویند.

۴- «جاویه» محلی است که دامداران در مراتع در کنار چاههای آب برای آبشخور دامها می‌سازند. «جاویه» را ناودانی شکل و بیشتر با سنگ و گل و گاه با سنگ و سیمان و یا چوب می‌سازند. آب را چوبان با دلو و طناب از چاه‌کشیده، برای آشامیدن گوسفندان در «جاویه» می‌ریزد.

مناطق ساختن عروسک و عروسک گردانی فراموش شده است. ولی هنوز ترانه‌هایی به این نام در این مراسم خوانده می‌شود.

در ایل «رائینی»، اگر زمان باران موسمی و مهمی گذشته باشد و بارانی نیامده باشد، دخترهای «ایشوم - Eyshum» (یک واحد تولیدی شامل چند سیاه چادر ایللی) و یا روستا عروسکی با لباسهای سفید درست می‌کنند. که به آن «گل گشنیزو - gol - geshnizu» گویند.

پس از ساخته شدن «گل گشنیزو» دخترها آن را به دست پسرها می‌سپارند، و پسرها اعم از کودک و نوجوان و جوان «گل گشنیزو» را به در «پلاس» - Pelâs ها (سیاه‌چادرها) و یا خانه‌ها می‌برند. یکی ترانهٔ زیر را به مناسبت «گل گشنیزو» بارها می‌خواند:

«ابر اومد و ابر اومد،

از سی کوه «خبر»^۵ اومد (از سوی کوه خبر آمد)

میش بره تار اومد،

بز کهر، (بزغاله) دار اومد،

اشتر با قطار اومد،

دختر خود بار اومد،

«هلهه میشو - halelemishu»

در اینجا همهٔ بچه‌ها در جواب می‌گویند:

«بع بع»

هلهه میشو

«بع بع».

هر صاحبخانه یا صاحب «پلاسی» سعی می‌کند، حتماً روی «گل گشنیزو» آب بریزد. به طوری که در سراسر مراسم گل گشنیزو، مرتب از آن آب می‌چکد.

سپس صاحبخانه یا صاحب پلاس مقداری آرد به بچه‌ها می‌دهد. از آردهای گرد آوری شده «کماج - komâj»^۶ می‌یزند و در خمیر آن مهرهای قرار می‌دهند. پختن کماج توسط چوپان گله انجام می‌شود.

سرانجام، پس از پخته شدن کماج، آن را بین جوانان (پسران) تقسیم می‌کنند،

۵- «خبر - Xabr» نام محل و کوهی است، در حدود ۹۰ کیلومتری جنوب شرقی سیرجان «خبر یکی از دهستانهای بخش بافت سیرجان است که در جنوب باختری واقع و به حدود زیر می‌باشد. شمال دهستان بلورد، خاور دهستان ده سرد، جنوب دهستان ارزوئیه، باختر دهستان علی‌آباد. قسمت خاوری آن کوهستانی و باختر آن جلگه است. هوای آن معتدل و آب آن از چشمه‌سارها رودخانهٔ خبر و محصول آن غلات و میوه است. و از ۳۱ آبادی کوچک و بزرگ تشکیل شده...» (فرهنگ جغرافیائی ایران)، ج ۸. به نقل از: لغت‌نامهٔ دهخدا. حرف خ. ص ۲۵۳.)

«متنوعترین کوههای بافت، کوه خبر به ارتفاع ۳۸۶۱ متر است.» «همان ج. ب ص ۲۸۹»
۶- نوعی نان.

ومهره در دهان هرکس که پیدا شد، به بادکنک گرفته می‌شود. مگر اینکه ریش سفیدی ضامن او بشود و برای او چند روز مهلت بگیرد، تا باران بیارد. اگر تا آنروز باران بارید که هیچ، ولی اگر باران نبارید، ضامن باید جوان را تحویل بدهد، که در این صورت شخص دیگری پیدا می‌شود، و دوباره در مدت کمتری ضامن وی می‌شود.

در این مراسم کتک‌زدن با ترکه^۷ تر درخت صورت می‌گیرد. در ایل «شول» بافت، هرکس مهره در دهانش پیدا شد، به‌عنوان «شاه بارون» گزیده می‌شود.

«شاه بارون» به شوخی و جدی آزار می‌شود و کتک می‌خورد، تا کسی ضامن او شود، و برای او مهلتی بگیرد.
«شاه بارون» می‌خواند:
«الله خدا بارون بده،
بارون بی پایون بده.
بارون آگه نمی‌دهی،
مرگی به‌شاه بارون بده.»

در «گهرد» بلورد، که ساکنانش اغلب از ایل «بچاقچی» می‌باشند، «اگر باران نیارد، عروسکی به‌نام «گشینزو» و یا «شابارون» درست می‌کنند و آن را در کوچه‌ها و یا در میان چادرها می‌گردانند.»^۷

در «میمند» شهر بابک برای بارانخواهی، بچه‌های میمندهی جمع می‌شوند و هر کدام يك «کتور» (kettur) «مشک خشک کهنه» تهیه می‌کنند و با چوب شروع می‌کنند به نواختن بر روی «کتور»ها، و می‌خوانند.

«هی او میا، هی او (آب) میا،
از زیر سنگ سو (سبز) میا،
الله خدا بارون بده،
بارون بی پایون بده....»

و بقیه شعر «الله خدا بارون بده»، که در مراسم بارانخواهی ایل لری آمده است.

در روایت دیگری از ایل «رائینی» مراسم بارانخواهی با آنچه گذشت، اندک تفاوت‌هایی دارد.

نخست اینکه صاحب‌خانه و یا صاحب پلاس وقتی به بچه‌ها آرد می‌دهد، که نتواند به اصطلاح «قدمشان را ترکند.» و به آنها آب بپاشد. و بچه‌ها هم مواظب هستند که خیس نشوند.

۷- (محمد میرشکرانی). «دامداری در ایلات کرمان» قطعنامه کوچ. تهران ۱۳۶۲. ش ۲. انتشارات تعادیه مرکزی تعاونیهای عشایری ایران. ص ۷۸.

دوم اینکه بچه‌ها پس از پایان مراسم، آردگردآوری شده را بین خود تقسیم می‌کنند. تا خوشحال باشند و برای آمدن باران دعاکنند.

سوم، این مراسم بیشتر در زمستان، در گرمسیر ایل راینی (دهات «فارقان» که شامل «حاجی آباد بندر عباس» نیز می‌شود.) و در شبهای مهتابی که «گرده - ابری» سفید و غبار مانند در آسمان دیده می‌شود، اجرا می‌گردد.

این «گرده ابر» امید بارندگی است، و بچه‌ها را به «هلهه میشو» وامی‌دارد. چهارم، شعری که خوانده می‌شود این است.

«گل گشنیزو خبر آورده

ابری به سر آورده

هلهله میشو.»

و سایرین دسته جمعی جواب می‌دهند:

«بع بع.» و صدای گوسفندان را تقلید می‌کنند.

در «طایفه میرزا حسنی و سارابی (سهرابی) ایل «فری» رسم چنین است، که اگر خطر خشکسالی در میان باشد، دختران و پسران «ایشوم» به گردآوری مقداری ریگ از «غال - qai» و یا «کت - kot» (لانه)ی مورچه و مقداری ریگ از رودخانه می‌پردازند. و روی ریگها پارچه‌ای می‌اندازند، تا ستاره آسمان آنها را ببینند.

این ریگها را با مقداری دانه جو و گندم در ظرف آبی می‌ریزند، و در اوایل شب حدود ساعت هشت - هنگامی که گوسفندان در آغل هستند، دسته جمعی به در «پلاس»ها رفته و می‌خوانند:

«او آمد و او آمد

از زیر سنگ «سو - Seō» (سبز) آمد.

و

بیره زن بفتو بمیر

عارو سو لنگش بگیر.

الله خدا بارون بده،

بارون بی بایون بده

گندم به آربایون بده

و در روایت دیگر:

گندم به بی بارون بده

«کرو - kerv» «خلر» به میش دارون بده،

جوبه اسب دارون بده،

ارزن به مرغ دارون بده.»

و در ضمن خواندن، مشت‌های ریگها و دانه‌های جو و گندم و آب را بر روی

«پلاس»ها می‌ریزند.

البته از داخل پلاس نیز «هادر - hâder» ند (مواظبند) که بر روی دسته آب بیاشند.

از میان چادرها به طرف آنها آب می‌باشند و می‌گویند: «شما که مارا ترک کردید، خدا شمارا ترک کند.»

روایت دیگر از این ایل می‌گوید.

به‌هنگام ریختن ریگ و آب بر روی «پلاس» دختران می‌خوانند:

«بارانو بیار بیار

کا کایم رفته شکار

کلای فظامیش تر شده

جون خوارش (خواهرش) در شده

باران ما «یمل - yamal» ۸ داره

زن سرایشوم^۹ «جمل جمال» ۱۰ داره.

و روایت دیگر:

«بارون بیاره ای خدا

به روی خونه گدخدا.

ای گدخدای با خدا

تو کم نشی از ایل ما

بارون بیاره جرم و جر

پاره بشه بند «حجر» - hejer «۱۱»

بارون بیاره جیر و جیر

بارون بشه بند حجیر

بارون بیار لاس و لاس

پاره بشه بند پلاس

بارون بیاره گل «شوه - seve» (بشود)

«مخنا - maxnâ» (چارقد)ی زنها شل شوه.

در طایفه «هیرزا پسنی» از ایل لری وقتی آب و ریگ روی پلاسها (سیاه

چادرها) می‌ریزند، زفانی که در پلاسها هستند، شعرهایی راکه به «بارونو bārunu»

مشهور است می‌خوانند.

۸- (۹)

۹- «جمل» و «جملی - jemali» و «جملو» به معنای دوقلو است. «جملزا» گوسفندی که دوقلو می‌زاید. [توضیح ایرج افشار: در یزد «جملی» jomoli گفته می‌شود و احتمالاً از یک ریشه است با jumelle در فرانسه].

۱۰- «سرایشوم - Sar - eysum» بزرگ ایشوم.

۱۱- «حجیر» و «حجر»: پلاس.

«خونته سردار کدونه؟
بره پلوار (پروار) کدونه؟
خونته سردار همینه،
بره پلوار همینه.

ای (این) قوچ سوز ۱۲ خوش علف
افتیده (افتاده) در کنج «لنف» ۱۳
چپون دز (دزد) ناخلف،
پوشه کند برای دف.

«کولار» ۱۴ چکید (پرید) رو تخته سنگ،
چپون ورداشتنک (برداشته) قله (قلوه) سنگ.
قله سنگش سنگین و بید.
قوچای گلکش رنگین و بید.»

در طایفه «کورگی» ایل «قرائی» اگر یکی دو ماه از زمستان بگذرد، و باران
نبارد. چند تن از دختران باکره «ایشوم» گرد می‌آیند، و دز پنهانی و دور از چشم
دیگران هر کدام مقداری ریگ از رودخانه جمع می‌کنند، و با مقداری آب در ظرفی
می‌ریزند.

این آب و ریگ را طوری روی پلاس می‌ریزند، که کسانی که در پلاس هستند،
در لحظه اول گمان کنند که دارد باران می‌آید،
بدیهی است غافلگیری تنها ممکن است در اولین لحظه و اولین پلاس اتفاق افتد.
وقتی آب و ریگ بر روی چادرها می‌ریزند، کسانی که در داخل پلاس هستند،
مبارکباد می‌گویند.

پس از ریختن آب و ریگ، بچه‌ها و جوانهای ایشوم ترانه زیبای زیر را
می‌خوانند:

«گل گشنیزو، چارقه طلا.
باران نمی‌باره خدا (چرا)
گل گشنیزو لولو می‌گرد،
دنیا را غرق او می‌کرد.
گل گشنیزو، چوب چوبان، می‌خواه دلش،
سایه کویر، آب غدیر، می‌خواه دلش.»
و دیگری می‌خواند:

- ۱۲- بره‌تر چهار ساله را قوچ گویند، و «سوز - sôz» خاکستری را.
۱۳- «لنف - lataf» سیاه چادر و پارچه سیاه چادر را گویند.
۱۴- «کولار - kulâr» بزغاله ماده یکساله را گویند

«گل گشنیز و لوس می کنه،

غدیرا ر پر او می کنه.»

روایت دیگر این ترانه از ایل «بچاقچی» چنین است:

«گل گشنیز و مخنا طلا،

از بسکی خورده آب چاه،

آب غدیر دلش می خواه،

سایه کویر دلش می خواه.»

همچنین برای بارانخواهی، در ایل قرانی، مردان و کودکان ایسل استخوان
جمجمه الاغی را پیدا کرده، آنرا می سوزانند، و خاکستر آنرا به آب روان می دهند،
و به دنبال آن می روند و می گویند: «خر را آب برد، خر را آب برد.» و در این
مدت سعی می کنند، پشت سرشان نگاه نکنند.

یادبود نویسدگان

در مرگ سروران ادب سوکوار بود
«آزیر» مرگ نغمه اندوهبار بود
باز این زمانه در پی صید و شکار بود
کمتر کسی چو «ساتن» خدمتگزار بود
گرگ اجل نشسته و در انتظار بود
«پاینده» و «تفضلی» و «رامیار» بود
آیین مهر ورزی خلقش شعار بود ...
گفتیم نکته ای که یکی از هزار بود

آینده، این شماره عجب داغدار بود
بعناز «حبیب» مرگ «امیری» شکست دل
با رحلت «حبیبی» و با رفتن «بشیر»
در عمر خویش دیده ام ایرانشناس، لیک
با مرگ آن «یگانه» بی ادعا دریغ
دانی شکار گرگ اجل زین سپس که بود؟
«بهنام» زیست هر که چو عیسی در این جهان
افسردگی مجال تغزل نمانده است

محمد شفیعی (اصفهان)